

کوهانکی‌های تاریخی → **علی موقر**

بستنی‌های باستانی -بخش سوم

هرودوت، مورخ تاریخی

کیاکازک که با فتح آشور ثروت و تمدن زیادی برای خود دست و پا کرده بود، خواست به اقوام تتمدن‌تر هم حمله کند. این شد که به غرب راند و پنج سال با لودیا یا همان لیدی جنگ بی‌نتیجه کرد. این لیدی کشور ثروتمند و آبادی بود و برخلاف دولتهای آن موقع که از راه جنگ و قتل و غارت همدیگر اموراتشان را می‌گذراندند، کشوری تجاری داشتند و با برقراری امنیت و اختراع سکه و پول و فنون تجارت به ثروتی دست پیدا کرده بودند که در آن دوران بی‌سابقه بود. بعضی‌ها می‌گویند که جنگ با وساطت بخت‌النصر که جانشین پدرش در بابل شده بود پایان گرفت. اما هرودوت می‌گوید چیزی که باعث شد جنگ ماد و لیدی متوقف شود و با هم صلح کنند وقوع کسوف در میدان جنگ بود. یعنی همین طور که سربازان صف کشیده بودند تا حال همدیگر را بگیرند یکهو آسمان تاریک می‌شود و آن ملت‌ها هم که تا آن زمان چنین چیزی ندیده بودند و حتی نشنیده بودند آن را نشانه خشم خدایان دانستند و بی‌خیال جنگ کردن شدند. بعد هم که آسمان روشن شده حتماً دست انداختند دور گردن همدیگر و با هم به مهربانی مشغول شدند.

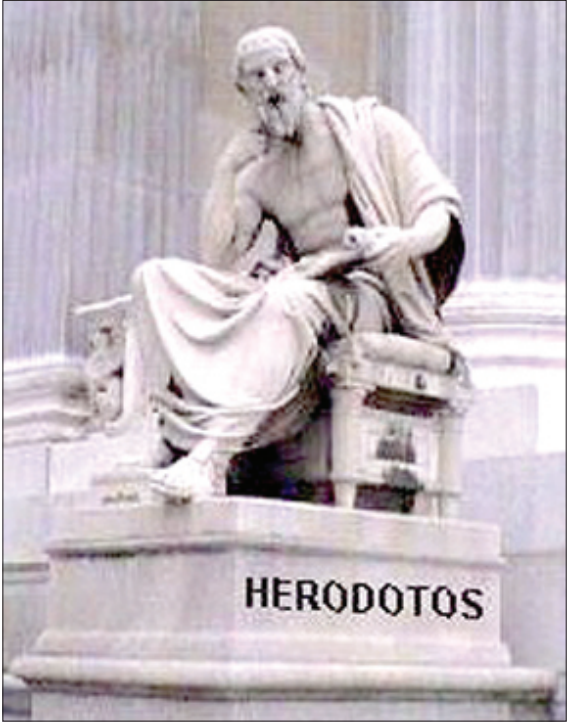
این هرودوت آدمی است که در سال ۴۸۴ پیش از میلاد به دنیا آمد و در سال ۴۲۵ پیش از میلاد هم از دنیا رفت. او که اولین تاریخ‌نگار یونانی‌زبان است، آقارش تا زمان ما باقی مانده است. هرودوت از مردم هالیکارناس، شهر یونانی‌نشین آسیای صغیر بود. اروپایی‌ها هرودوت را یونانی می‌دانند و طبیعتاً اروپایی. اما جدیداً این وسط عده‌ای هم پیدا شده‌اند که می‌گویند او یونانی نبوده است. چون معتقدند در آن هنگام این شهر بخشی از حکومت ایران به شمار می‌رفته است پس طبیعتاً مورخ مذکور را تبعه ایران ذکر کرده‌اند و گفته‌اند او ایرانی بوده است. عده‌ای هم برای اینکه این غائله را تمام کنند با توجه به اسم پدر و مادر هرودوت (اسم پدر و مادر هرودوت را نه شما می‌توانید به خاطر بسپارید نه من این کار را کرده‌ام. پس بیخودی گیر ندهید) گفته‌اند اینها اسامی شرقی است که کم و بیش شکل یونانی به خود گرفته است پس طبیعتاً او نیمه‌شرقی و نیمه‌یونانی است. از اینجا متوجه می‌شویم که هرودوت آدمی است که بقیه مایلند به او افتخار کنند. دانشمندانی که دوست دارند روی این و آن اسم بگذارند هرودوت را پدر تاریخ نامیده‌اند. چیزی که مسلم است این است که هرودوت آدم بزرگی بوده است چراکه آدم‌های بزرگ زیادی درباره او نظر داده‌اند. سیسرون سخنور نامدار رومی او را پدر تاریخ نامیده ولی در عین حال گفته است که او زیادی حرف می‌زد. (ادم خوب است که هر چند وقت یک بار خودش را هم توی آینه ورناندا کند) ارسطو هم به اشتباهات او در علوم طبیعی اشاره کرده است. استرابون جغرافیدان معروف آن موقع هم می‌نویسد به حماسه‌های شاعران یونانی مانند هومر و هزئود بیشتر از نوشته‌های هرودوت می‌توان اعتماد داشت. اوسوبوس هم می‌گوید کتاب هرودوت افتخار بزرگی برای آتن و سربلندی شهروندان آن است. بعضی تاریخ‌نویسان معروف یونانی مثل پلوتارک او را بی‌گانه‌پرست نامیده‌اند و گفته‌اند که بیشتر طرف ایرانی‌ها را گرفته است. از همه اینها نتیجه می‌گیریم که آدم اگر عقلش را بدهد دست این و آن به هیچ کجا نمی‌رسد و تکلیفش هم معلوم نمی‌شود.

هرودوت پادشاهی کیاکسارس یا همان کیاکازر را ۴۰ سال نوشته است. در باری، بعد از کیاکازر پسرش آستیاگ به تخت نشست. البته این تخت فرق صورتی که اوسیبیوس آن را ۲۸ سال می‌داند. ولی بعضی تاریخ‌دان‌ها هم معتقدند اصلاً اینچنین روایت‌هایی را در منابع تاریخی باستانی نمی‌توان جدی گرفت. اما به عقیده من آدم یک چنین روایت‌هایی را جدی بگیرد معقول‌تر است تا اینکه هیچ روایتی را جدی نگیرد. آنها که محض شوخی و مسخرگی تاریخ نوشته‌اند. اصلاً تاریخ مساله‌ای کاملاً جدی است و آدم اگر اهل شوخی و خنده باشد فی‌المثل می‌رود سراغ فلسفه.

باری، بعد از کیاکازر پسرش آستیاگ به تخت نشست. البته این تخت فرق می‌کرده با آن تختی که رویش دراز می‌کشید. همان طور که گفتیم اوضاع مادها بهتر شده بود و از آن زندگی ایلاتی در آمده بودند اما این دلیل نمی‌شود که آنها رفتار تازه به دوران رسیده‌ها را داشته باشند. آدم که برای نشستن از تخت استفاده نمی‌کند حالا هر چقدر هم که خانه‌اش بزرگ باشد. اگر این مساله را مربوط به قد و هیكل آنها هم بدانیم باز به نظر نمی‌رسد که آدم‌های باستان آنقدرها هم رشید بوده باشند که لازم باشد روی تخت بنشینند. در هر حال دانشمندان بیشتر به مساله نشستن آستیاگ توجه کرده‌اند تا به تختش. حالا اینها بماند. بعدها راجع به این آستیاگ بیشتر حرف می‌زنیم.

منابع:.....

- ↑ ر.گریشمن، محمد معین، ایران از آغاز تا اسلام، صص ۱۰۰–۸۸
- ↑ رن.فرای، مسعود رجب‌نای، تاریخ باستانی ایران، صص ۱۳۶–۱۲۶
- ↑ ماریا بروسیوس،هایده شاهنشاهی هخامنشی، صص ۴۸–۵۰



کوهانکی‌های تاریخی →

دو رویکرد متفاوت اشکانیان و ساسانیان

در دولت ساسانی تعلیمات زردشت به دین متفوق کشور ارتقای مقام یافت و به پایگاهی برای سلطنت منطقه تبدیل شد. بنابراین دین زردشت به دین پادشاهان ساسانی بدل شد و مورد حمایت خاص آنان قرار گرفت. از جمله اهداف این تحول، تراکم قدرت در دست شاه و تمرکز حکومت بود. در اینجا می‌توان به تمایز اصولی آن با اوضاع و احوال دوران پارثی‌ها پی برد. وضع مذهبی ایران در دوران پارثی‌ها با تساهل بسیاری که در برابر سایر جریانات مذهبی داشت مشخص می‌شد به آن نحو که کار به اختلاط آیین‌های شرقی و هلنیستی انجامید. پس از جابه‌جا شدن قدرت در سال ۲۲۴ مانند سایر قلمروها در قلمرو مذهبی هم کار به نوعی بازگشت شوق آمیز به سنت‌های قدیم ایرانی منجر شد. آغاز حکومت ساسانیان بنابراین به منزله شکاف مهمی است در تاریخ دینی ایران. همه شاهان ساسانی به وضوح تمام در سلک پرستندگان اهورامزدا درآمدند. «برانی شدن» سیاست و جامعه را بدون تردید باید به اوضاع مذهبی نیز تسری داد.

پی‌نوشت:.....

- ↑ روم و ایران، الکبرت وینتر، بناته دیگناس، ترجمه کیکاووس جهانداری، نشر فرزان، ص ۸

۱۲ تاریخ

فرزاد و فرود مشروطه‌خواهی در افغانستان

تجربه اصلاح‌طلبی در افغانستان

◄ **تقی لطفی**

استاد تقی لطفی از استادان برجسته و پیشگوسوت دانشگاه و صاحب تالیفات متعدد و ارزنده‌ای در زمینه تاریخ ایران و جهان از جمله فرهیختگانی هستند که شاگردان‌شان امروز به استادی رسیده‌اند. کتاب‌های تالیفی و ترجمه و مقالات متعدد ایشان از منابع گرانقدری است که ثمره عمری تلاش استاد است. از جمله می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

تاریخ تحولات ایران از آغاز تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲- تاریخ تحولات ایران از کودتای ۲۸ مرداد تا وقایع اخیر

صربستان بوسنی وهرزگوین ومنبع‌شناسی – تاریخ تحولات اروپا در قرن جدید: از سقوط قسطنطنیه تا انقلاب کبیر فرانسه با همکاری محمدرعلی‌علیزاده و بسیاری آثار دیگر، مقاله زیر از این استاد ارجمند که قرار است به صورت کتابی جامع منتشرشود، سیر تحولات سیاسی فرهنگی کشور همسایه افغانستان را در دوران معاصر نشان می‌دهد.

سرزمینی که امروزه افغانستان خوانده می‌شود، به دلایل گوناگون اقلیمی، فرهنگی، جغرافیایی و سیاسی، تاریخ مشترکی با ایران دارد. این دو کشور همسایه، نه‌تنها در زمینه ادب و فرهنگ بلکه در زمینه‌های تاریخی به شکل تنگاتنگی با هم پیوند داشته‌اند. مثلاً بسیاری از چهره‌های برجسته در صحنه علم و ادب، اندیشه و سیاست هستند که موجب غرور و سرفرازی هر یک از دو ملت به شمار می‌روند و به دلیل همین نوع نگرش که منائر از نوعی ملی‌گرایی است، راجع به تاریخ افغانستان و گذشته آن، بین مورخان افغانی و ایرانی اختلاف نظر است. کسان‌ی مثل عبدالحی حبیبی، میرمحمد غلام‌غبار و برخی دیگر از مورخان مشهور افغانستان، برای این کشور تاریخ‌نویسی بسیار طولانی قائل هستند. آنها از دوره‌های ماقبل تاریخ و سپس از دوره‌های تمدنی افغانستان سخن می‌گویند و در ضمن مدعی هستند که پاکستان را هم باید جزئی از سرزمین افغانستان به شمار آورد. این نگرش باعث شده آنها بسیاری از سلسله‌های بعد از اسلام را که در خراسان بزرگ مرکزیت داشته‌اند، از آن خود بدانند و بگویند که این سلسله‌ها در ضمن بر ایران هم مسلط بوده‌اند.

ایران و افغانستان

افغان‌ها در مورد نزاد خود نیز با اطمینان سخن می‌گویند، این عقیده از نزاد آریایات با آریانا هستند و هم‌اکنون شرکت هواپیمایی این کشور «آریانا» نامیده می‌شود. اما مورخان ایران همان‌طور که انتظار می‌رود، این نظریات را نمی‌پذیرند و برخی نیز آنها را کاملاً مردود می‌دانند. مورخان ایرانی معتقدند افغانستان همواره بخشی از سرحدات شرقی ایران بوده است. در زمان هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان، افغانستان جزء سرحدات ایران به شمار می‌رفته است و در عصر هلنیسم به آن «باکتری» یا باختر می‌گفتند. باستان‌شناسان از دوره اشکانی، آشوری را در این سرزمین کشف کرده‌اند. پس می‌توان گفت در آن زمان افغانستان بخشی از ایران بوده است.

پس از اسلام، افغانستان جزئی از خراسان بزرگ بود، و حکومت‌های محلی این منطقه جزء حکومت‌های تابعه محسوب می‌شدند. در زمان شاه سلطان حسین صفوی، حاکم تاجیک افغانستان به سرکردگی محمود افغان توانست بر ایران مسلط شود. اما این دوران دیری نپایید و نادر افغان‌ها را به جایگاه همیشگی خود بازگرداند یعنی افغانستان باز به صورت جزئی از سرحدات شرقی ایران درآمد. با این حال افغان‌ها به نادر وفادار بودند و نادر هم به این نکته واقف بود. پس از کشته شدن نادر، احمدشاه ابدالی (درانی)، نخستین سردار افغانی بود که علیه این دسیسه قیام کرد و سپس حکومت مستقلی در افغانستان تشکیل داد. البته تشکیل این حکومت به معنای جدایی افغانستان از ایران نبود.

جدایی افغانستان از ایران

اما در هر حال استقلال و جدایی افغانستان به طور رسمی از ایران، ظاهراً به عصر فتحعلی‌شاه قاجار و به سال ۱۲۱۲۲ ق. برمی‌گردد که به علت سیاست‌های استعماری انگلیس بود اما لازم است به دلایل رخ دادن این واقعه اشاره شود. طبق قرارداد فین‌کنتشاین که بین فتحعلی‌شاه و ناپلئون امضا شد، دولت قاجار اجازه عبور نیروهای فرانسوی را از ایران به منظور حمله به هندوستان، صادر کرد. ناپلئون از این طریق می‌توانست این «سرزمین طلایی» را به خطر اندازد. به همین دلیل انگلستان درصدد یافتن چاره‌ای برآمد. به دنبال تحریکات وسیع دیپلماتی این کشور، دولت ایران ناچار شد جدایی افغانستان از ایران را به رسمیت بپذیرد. این گونه بود که دولت حائل‌ی برای محافظت از هندوستان پدید آمد. در آن زمان دوست محمدخان کابلی، حکومت افغانستان را در اختیار گرفت. با وجود این امر، دولت ایران نمی‌توانست این جدایی را بپذیرد. برای همین در زمان محمدشاه قاجار، نیروهای ایرانی هرات را محاصره کردند ولی ناچار به عقب‌نشینی شدند چون ایرانیان در آن برهه مستعد پیروزی و جنگ نبودند. در زمان ناصرالدین‌شاه بار دیگر ایران، هرات را محاصره کرد. این بار انگلیس بی‌محابا نیروهای خود را در جنوب پیاده کرد و با تصرف تهدیدات شدید، ایران را از ادامه محاصره و بی‌کسری این شهر بازداشت. افغانستان سرزمین پهناور با آب و هوایی خشن و کوه‌های بلند است. در این سرزمین اقوام مختلفی زندگی می‌کنند. مردم این سرزمین، مردمی جنگجو هستند به طوری که در سال ۱۸۴۰ انتقام سختی از انگلیس گرفتند.افغان‌ها ۱۶هزار نفر از هنگ انگلیس را از بین بردند و تنها یک طبیب زخمی را زنده گذاشتند

سال پنجم ■ شماره ۱۱۱۷ ■ یکشنبه ۳۰ آبان ۱۳۸۹

شرق

تجربه اصلاح‌طلبی در افغانستان



امان‌الله خان پادشاه افغانستان

کالاها افزایش یافت.امیر حبیب‌الله‌خان آموزشگاه‌های نوینی مانند مدرسه حبیبیه و «مکتب حربیه» بنا نهاد. او در آغاز سال ۱۹۰۷ به هندوستان سفر کرد و از بنیادهای نوین دیدن کرد و با پیشرفت‌های علمی، فنی و تکنیکی این سرزمین که تحت حکومت انگلیس قرار داشت، آشنا شد. در این دوران برنامه‌های اصلاحی واپسگرا و سرسپردگان و علاقه‌منان به سیاست انزواطلبی افغانستان و آنان که دور شدن از پیوندهای سنتی و قبیله‌ای به سوشان نبوده، به تلاش افتادند تا در راه اصلاحات آرام، اشکال‌تراشی و سنگ‌اندازی کنند. این امر جریان نوگرایی را که به اندازه کافی کند نبود، کندتر ساخت. در هر حال تردیدی نیست که بنیانگذاری معارف و مطبوعات در دوره پادشاهی امیر حبیب‌الله‌خان صورت گرفت. ولی در آن وقت، این هر هو، منحصر به پایتخت بود و ولایات و ایالات همچنان در تاریکی قرون وسطایی زندگی می‌کردند. اما به هر حال جنبش‌های فکری سبزی و علنی در میان اصلاح‌طلبان درباری که از روش قهقراپی امیر حبیب‌الله‌خان منجز و متغیر بودند، در حال گسترش بود. حکام و مأموران مطلق افغان و رشوه‌خوار دولت او، توده‌های مردم را به ستوه آورده بود و به علاوه کشتار مشروطه‌خواهان و اصلاح‌طلبان آنها را به کینه و انتقام سوق می‌داد که نتیجه آن ترور ناموفق شاه بود. قشر روحانی کشور نیز از روش و سیاست خارجی دولت و عیاشی‌ها و بی‌بندوباری‌های پادشاه عموماً خسته و من‌جزر شده بود و قداست آسمانی مقام پادشاه دیگر ارزش خود را در چشم آنها از دست داده بود. بخشی از ملاکین کشور نیز در همین راستا بودند. اما بقایای قشر روشنفکر افغانستان که با استبداد داهی و نفوذ خارجی مبارزه کرده و به سختی سرکوب شده بودند، شرایط برای تحول آماده شده بود در نتیجه با یک کودتای درباری، امیر حبیب‌الله‌خان از میان برداشته شد و امان‌الله‌خان که با قشر روشنفکر ارتباط داشت و مانوس بود، به قدرت رسید.

افغانستان به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی و استراتژیکی خود، به طور مستقیم زیر سلطه استعمار قرار نگرفت؛ ولی به این علت که هندوستان همواره به عنوان عامل اصلی در منطقه مطرح بود، افغانستان نیز در سده نوزدهم و بیستم، صحنه رقابت‌های روس و انگلیس بود. نفوذ و تسلط درازمدت دولت استعماری انگلیس بر سرزمین افغانستان از یک سو، اطاعت و گوش به فرمانی امیرانی نظیر عبدالرحمن‌خان و حبیب‌الله‌خان، از سویی دیگر باعث شده بود که، علاوه احساسات ناسیونالیستی، وطن‌خواهانه و آزادخواهانه در میان روشن‌اندیشان و مردم افغانستان بروز کند و بسیاری از آنان را به کشتاکش و رویارویی با استعمار سوق دهد. در این میان نوک قلم و اندیشه ستیزه‌جوی برخی از روشنفکران افغان، متوجه دو کانون عمده بود که باعث خواری و ذلت و سلب آزادی ملت افغان بودند. این دو کانون عبارت بودند از استبداد داخلی و استعمار خارجی. غلبان این افکار و اندیشه‌ها از یک سو منجر به نوخواهی، مشروطه‌طلبی، آزادخواهی و قانونخواهی در داخل کشور شد و از سوی دیگر باعث ستیز و مبارزه با دولت استعماری بریتانیا شد. بنابراین بسیاری از نویسندگان و شعرا و اندیشمندان افغان با دولت حبیب‌الله ستیزی، سخت درانداخته و خود و شاگردان‌شان از جمله محمودخان طرزی، عبدالغلام خان داود و عبدالرحمن اودی، از عمده‌ترین عناصر توطئه قتل امیر حبیب‌الله‌خان شدند. اگرچه حبیب‌الله‌خان برای کاستن از فشار نیروهای تجددگرا و نوخواه و روشن‌اندیش افغان شروع به اعطای آزادی‌هایی نیهند کرده بود و تظاهرات نوخواهانه و تجددمآبانه‌ای از خویش بروز داد، ولی این اقدامات فربیکارانه موثر نیفتاد و مانع از ترور او توسط مخالفان نشد.

که او گام‌هایی چند در جهت تغییر و اصلاحات برداشت اما نارسا و ناکافی بود.

عصر اصلاحات افغانستان، جنبش مشروطه‌خواهی

به طور کلی برنامه اصلاحات در افغانستان تا عصر پادشاهی حبیب‌الله‌خان در آستانه قرن بیستم در تعلیق باقی ماند تا اینکه در بین سال‌های ۱۹۱۸–۱۹۰۱ اصلاحات مجدداً مورد اجرا قرار گرفت. مدارس و مطبوعات پدید آمد و محافل روشنفکری برای محدود کردن قدرت بی‌حد شاه و به دست آوردن قانون اساسی در نتیجه رشد فرهنگی و پیشرفت تعلیمات در این محروم بودند. این قشر از روشنفکران بیشتر در پایتخت و اطراف دربار بودند که خواهان اصلاحات در درون رژیم بودند. آنها گروه‌ها و نیروهایی طرفدار اصلاحات دموکراتیک بودند که برای رسیدن به خواسته‌های خود ترور و کودتا را مد نظر داشتند. روشنفکران پراکنده و گروه طرفدار مشروطه و مشروطه‌خواهان از جمله نیروهای طرفدار تمدن و فرهنگ جدید در افغانستان محسوب می‌شدند. در عصر حبیب‌الله‌خان پیشرفت‌های جزیی در امور فرهنگی صورت گرفت که در نتیجه رشد فرهنگی و پیشرفت تعلیمات در این عصر، به علت رشد جریان روشنفکری، عده‌ای دل و جرات آن را پیدا کردند که راجع به تحولات در طرز اداره کشور فکر و اظهارنظر کنند. انتشار روزنامه‌ی مشروطه‌خواهان و اصلاح‌طلبان آنها را به کینه و انتقام سوق می‌داد که نتیجه آن ترور ناموفق شاه بود. قشر روحانی کشور نیز از روش و سیاست خارجی دولت و عیاشی‌ها و بی‌بندوباری‌های پادشاه عموماً خسته و من‌جزر شده بود و قداست آسمانی مقام پادشاه دیگر ارزش خود را در چشم آنها از دست داده بود. بخشی از ملاکین کشور نیز در همین راستا بودند. اما بقایای قشر روشنفکر افغانستان که با استبداد داهی و نفوذ خارجی مبارزه کرده و به سختی سرکوب شده بودند، شرایط برای تحول آماده شده بود در نتیجه با یک کودتای درباری، امیر حبیب‌الله‌خان از میان برداشته شد و امان‌الله‌خان که با قشر روشنفکر ارتباط داشت و مانوس بود، به قدرت رسید.

افغانستان به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی و استراتژیکی خود، به طور مستقیم زیر سلطه استعمار قرار نگرفت؛ ولی به این علت که هندوستان همواره به عنوان عامل اصلی در منطقه مطرح بود، افغانستان نیز در سده نوزدهم و بیستم، صحنه رقابت‌های روس و انگلیس بود. نفوذ و تسلط درازمدت دولت استعماری انگلیس بر سرزمین افغانستان از یک سو، اطاعت و گوش به فرمانی امیرانی نظیر عبدالرحمن‌خان و حبیب‌الله‌خان، از سویی دیگر باعث شده بود که، علاوه احساسات ناسیونالیستی، وطن‌خواهانه و آزادخواهانه در میان روشن‌اندیشان و مردم افغانستان بروز کند و بسیاری از آنان را به کشتاکش و رویارویی با استعمار سوق دهد. در این میان نوک قلم و اندیشه ستیزه‌جوی برخی از روشنفکران افغان، متوجه دو کانون عمده بود که باعث خواری و ذلت و سلب آزادی ملت افغان بودند. این دو کانون عبارت بودند از استبداد داخلی و استعمار خارجی. غلبان این افکار و اندیشه‌ها از یک سو منجر به نوخواهی، مشروطه‌طلبی، آزادخواهی و قانونخواهی در داخل کشور شد و از سوی دیگر باعث ستیز و مبارزه با دولت استعماری بریتانیا شد. بنابراین بسیاری از نویسندگان و شعرا و اندیشمندان افغان با دولت حبیب‌الله ستیزی، سخت درانداخته و خود و شاگردان‌شان از جمله محمودخان طرزی، عبدالغلام خان داود و عبدالرحمن اودی، از عمده‌ترین عناصر توطئه قتل امیر حبیب‌الله‌خان شدند. اگرچه حبیب‌الله‌خان برای کاستن از فشار نیروهای تجددگرا و نوخواه و روشن‌اندیش افغان شروع به اعطای آزادی‌هایی نیهند کرده بود و تظاهرات نوخواهانه و تجددمآبانه‌ای از خویش بروز داد، ولی این اقدامات فربیکارانه موثر نیفتاد و مانع از ترور او توسط مخالفان نشد.

کرد و بلافاصله اقدام به اجرای یک سلسله اصلاحات در امور داخلی کرد. معلوم نیست که محرک و مشوق او به این کار، اثر آگاهی و اطلاع او از نظم و نسق اداره انگلیس در هند حاصل شده بود و می‌خواست از آن تقلید کند یا چنان که مورخان انگلیسی مدعی شده‌اند، ناپایسلطنه هند چنین توصیه‌هایی به او کرده بود یا اینکه پیشنهادات و راهکارهایی را که سیدجمال‌الدین به او داده بود، به کار می‌بست.

از منظر کلی اهم اصلاحات مذکور عبارت بود از تبدیل کردن نیروی نظامی-قومی قبیله‌ای نامنظم به نیروی منظم. این کار قبلاً توسط پدر او دوست محمدخان آغاز شده بود اما اقدام او در این زمینه کامل نبود. اینک شیرعلی‌خان با الهای کامل نیروی قومی و قبیله‌ای و غیرمنظم، این رفرم را به سلاح کامل‌تری رساند. این امر نیاز به پول داشت و این قسمت دوم اصلاحات را تشکیل می‌داد. پیش از این، قسمتی از عواید دولت به طور نقدی و قسمت دیگر آن به شکل جنس تحصیل می‌شد. کشیرعلی‌خان مالیات را کلاً نقدی ساخت؛ در زمینه ارتش مجهز و منظم، کارخانه توپریزی ایجاد کرد، چاپخانه سنگی در کابل دایر کرد و یک جریده هفتگی به نام شمس‌النهار به اهتمام شخصی به نام «میرزا عبدالمعلی» در کابل انتشار یافت که خبرهای داخلی و بعضاً اخبار خارجی را منتشر می‌کرد، خدمات پستی به کار افتاد، و از همه مهم‌تر اینکه هیات وزرا تشکیل داد و وظایف دولتی را بین

نکته:



آنها تقسیم کرد.

اینها اصلاحات عمده امیر شیرعلی‌خان بود که تلاشی جدید برای ساختن دولتی جدید همراه با تغییراتی در امور و شئون داخلی محسوب می‌شد. آنجا هم که دیده می‌شود، هدف اصلی این اصلاحات به وجود آوردن یک سلسله وسایل موثر به منظور حفظ سلطنت و قدرت مرکزی در برابر رقبای خانوادگی و مخالفان داخلی بود. از این نظر اصلاحات مذکور تا حدی در ضعیف ساختن نظام خان‌خانی و قبیله‌ای و تقویت دولت مرکزی در برابر آن موثر افتاد. برخی مورخان این اصلاحات را بالاتر از ارزش واقعی آن ارزیابی کردند. ایشان اصلاحات را به عنوان اقداماتی همه‌جانبه برای تحول بنیادین در شئون مختلف کشور و قبول مدنیت جدید قلمداد کرده‌اند. اما بررسی دقیق و قیول مدنیت بصری می‌دهد که اصلاحات مذکور بیشتر شکل سطحی و ظاهری داشته و دامنه آن محدود بوده است زیرا نقض بزرگ این اصلاحات این بود که از علم و تکنیک جدید شناختی جامد در کشور به عمل نیامد. این امر به تربیت اشخاص شایسته برای اجرای این امور بمنجر به شیوه جدید نبود. بدون بیداری افکار عامه و ایجاد طبقه روشنفکر که شرط اول موفقیت هر نوع اصلاحات است، اصلاحات امکان‌پذیر نبود. به هر حال شهرت امیر شیرعلی‌خان به عنوان پادشاهی در نهایت ترقی‌خواه و مدنیت‌پرو کافی نبود. چنان که به آن اشارت رفت، تردیدی نیست